

تکامل مفهومی قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی

امیر قدسی^۱

تاریخ ارائه: ۱۹/۱۱/۱۰

تاریخ تصویب: ۱۹/۱۲/۱۵

چکیده

قدرت در طول تاریخ حیات بشری از جایگاه مهمی در شکل‌بخشی به روابط اجتماعی برخوردار بوده است. چارچوب‌های مسلط ژئوپلیتیک تا قرون متمادی متکی بر جبرگرایی محیطی و جنبه‌های سخت‌افزاری، فیزیکی و عینی‌گرایانه قدرت بود. در دهه‌های اخیر، چارچوب‌های مسلط به چالش کشیده شده و بر ابعاد دیگری از قدرت، مبتنی بر جنبه‌های نرم‌افزارانه و ذهنی‌گرا و قدرت هوشمند تأکید می‌گردد. نظریه‌های متأخر ژئوپلیتیک می‌کوشد تا با عبور از اندیشه‌های جبرگرایانه و اثبات‌گرایانه محض، مفاهیمی نو و یا وام‌گیری شده از سایر علوم را به منظور تبیین مفاهیم و پدیده‌های ژئوپلیتیک، از جمله قدرت، مورد بهره‌برداری قرار دهد. مقاله حاضر در پی یافتن پاسخ برای این پرسش است که نشانه‌های تطور مفهومی قدرت در گفتمان ژئوپلیتیک در برهه‌های مختلف تکاملی آن چیست؟ در این فرایند، عناصری مانند اندیشه، ذهنیت، ادراک و فضاهای تعارض یا همکاری، صحنه‌گردانان اصلی گفتمان ژئوپلیتیک می‌باشند. این امر نشانگر آن است که ژئوپلیتیک نوین، در امتداد قالب‌های گفتمانی و اندیشه، شکل گرفته است.

واژگان کلیدی: قدرت، ژئوپلیتیک، اندیشه، بازنمایی، ادراک، اثبات‌گرایی، فرانوگرایی.

۱. کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری مطالعات فرهنگی

مقدمه

تا اواسط قرن بیستم میلادی، تحقیق‌های دانشمندان مطرح در هر یک از حوزه‌های علم، رویکردی تک‌علتی بود، به‌گونه‌ای که برای توضیح تغییرات و پدیده‌های به‌وجود آمده، تنها عامل یا نخستین عامل هر تحول از زاویه دید خود و مبتنی بر دانش‌های حوزه تخصصی خویش، تحلیل می‌شد. برای مثال، در تحلیل یک پدیده اجتماعی، جغرافی‌دانان، عوامل جغرافیایی، زیست‌شناسان، عوامل ژنتیک، فناوران‌ها، تغییرات فناورانه و برخی از دانشمندان حوزه ارتباطات نیز، رسانه‌ها را به‌عنوان تأثیرگذارترین عامل در شکل‌گیری آن پدیده، معرفی می‌کردند. گرچه این نگاه متعصبانه از سوی منتقدان به دلایل متقن رد شد، اما نفوذ و جاذبه نظرات جبرگرایانه، به ویژه در حیطه دسته‌بندی تحولات تاریخی جوامع، همچنان مورد توجه برخی محققان حوزه‌های مختلف علمی قرار دارد. در این میان، مشاهده در هم پیچیدگی و هم‌پوشانی شدید برخی مفاهیم و عجز مطالعات تک‌بعدی در یافتن پاسخ‌های لازم و اقناعی به تمامی جنبه‌های ابهامی پدیده‌ها و پدیده‌های اجتماعی، «تفکر ترکیبی» با وام‌گیری مفاهیم علوم از یکدیگر، افق‌های نوینی را فراروی اندیشمندان برای یافتن پاسخ‌ها و تحلیل‌های هر چه جامع‌تر گشود. از جمله پدیده‌های مؤثر در روابط اجتماعی، مفهوم «قدرت» است که اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم را به مطالعه ابعاد و زوایای پیچیده آن واداشته است.

مفهوم «قدرت» در همه تحلیل‌های روابط اجتماعی و عالم سیاست قرار دارد، «تا آن جا که برخی، قدرت را در حکم «خورشید» در منظومه شمسی دانسته و اظهار عقیده کرده‌اند، تمام جلوه و جنبه‌های سیاست خارجی و روابط بین‌المللی کشورها در اطراف قدرت دور می‌زند؛ زیرا کشورها در تلاش برای کسب قدرتمند و قدرت برای بقا و حفظ موجودیت آنها ضروری است» (زرقانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

ژئوپلیتیک، از جمله علمی است که موضوع «قدرت» در محور توجه آن قرار دارد و مطالعه‌های انجام شده در این حوزه نیز در روند تکاملی خود دچار تحولاتی شده است. ژئوپلیتیک، به واسطه در هم تنیدگی این مفهوم با دو مفهوم «سیاست» و «جغرافیا»، در پی تحلیل علمی رابطه اضلاع این مثلث است؛ چرا که «تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی، یعنی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای خصیصه ذاتی باشند» (حافظنیا، ۱۳۸۴: ۸۴). فرهنگ‌نامه «لاروس» نیز ژئوپلیتیک را علم مطالعه روابط میان جغرافیای کشورها و سیاست‌هایشان تعریف کرده است. برخی نیز ژئوپلیتیک را نوعی «بیش علمی» می‌دانند که به مطالعه تقابل ارضی قدرت‌ها و بازتاب‌های آن در افکار جامعه توجه دارد (لاکست، ژیلن، ۱۳۷۸: ۴۲).

ژئوپلیتیک، در نیمه اول قرن بیستم، فرصت‌هایی برای شکوفایی یافت و نظریه‌های جهان‌شمولی پیرامون پدیده دولت و نقش فضاها و عوامل جغرافیایی در تولید قدرت و سیادت جهانی ارائه نمود، اما نوع تبیین کاربردی ژئوپلیتیک در بین دو جنگ جهانی اول و دوم، سبب رکود علمی سی ساله و خارج شدن این شاخه علمی از صحنه دانشگاهی شد، به گونه‌ای که حتی برجسته‌ترین جغرافیدانان جهان نیز از انتساب خود به ژئوپلیتیک و حتی جغرافیای سیاسی پرهیز داشتند. این افول تا اواسط نیمه دوم قرن بیستم ادامه داشت و وقوع تحولات مهم جهانی مانند توسعه جنبش‌های صلح‌طلب، توسعه سازمان‌های غیرحکومتی، توسعه وابستگی‌های بین‌دولتی، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی نظام دو قطبی، تحولات خلیج فارس، مسائل زیست‌محیطی، توسعه مقاومت در برابر دولت‌ها در اشکال مقاومت‌های مدنی و شهروندی و مقاومت مسلحانه، توسعه ناامنی و تروریسم، ظهور نظامی‌گری نوین، توسعه ایدئولوژی‌های سیاسی دین‌پایه، توسعه رقابت‌های قومی و نژادی، گسترش فرایند جهانی شدن و نظایر آن در ربع پایانی این قرن، موجب بازگشت مجدد این رشته علمی به محیط‌های دانشگاهی و اجتماعی گردید (Nye, 1990: 156).

نظریه‌ها و چارچوب‌های مسلط جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تا اواسط قرن بیستم و پایان جنگ جهانی دوم اغلب بر جنبه‌های عینی قدرت (از جمله، تفوق و برتری جمعیتی، موقعیت برتر جغرافیایی، برخورداری از منابع و معادن و نظایر آن) تعلق داشت، اما با مشاهده ضعف در بنیان‌های نظری این علم در پاسخ‌گویی مناسب به تناقض‌های فراوان ایجاد شده در تحلیل مناسبات و موازنه قدرت، اندیشمندان آن چاره‌ای جز در هم شکستن سنت‌ها و چارچوب‌های مسلط و درانداختن بنیانی نوین در همراهی با جنبش‌های فکری عصر خویش نداشتند و از این‌رو، چرخش نظری از تمرکز بر جنبه‌های عینی قدرت به سمت توجه به اندیشه و ادراک، نمود عینی‌تری یافت و اندیشمندان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به جای تمرکز صرف بر تحولات «نقشه سیاسی جهان»، معطوف و علاقه‌مند به مطالعه «نقشه ذهنی سیاست‌گذاران» و صاحبان قدرت جهانی گردیدند. به این ترتیب، شاهد تعاریف جدیدی از مفهوم ژئوپلیتیک هستیم: «شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آنها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای» (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۲۲). حال چنانچه نگاهی هر چند گذرا به تعاریف موجود در کتاب‌های ژئوپلیتیک دهه‌های اخیر داشته باشیم، شدت این چرخش ملموس‌تر خواهد بود (عزتی، ۱۳۷۱).

در دوره جدید، جغرافیدانان در بازشناسی و بازخیزی ژئوپلیتیک، بر سایر رشته‌ها پیشی گرفتند و افزون بر آن، ژئوپلیتیک در قالب مباحث گفتمانی نیز به سطوح اجتماعی و سیاسی و رسانه‌ای جهان نیز راه پیدا کرد. «با وجود این، در میان محافل دانشگاهی هنوز وفاق قابل توجهی در خصوص مبنای فلسفی، ماهیت و موضوع ژئوپلیتیک وجود ندارد و افتراق دیدگاهی در این زمینه، یکی از تنگناهای توسعه علمی آن محسوب می‌شود» (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۱۱). شاید به همین دلیل و «سیالیت» این واژه است که در پس تحولات رخ داده در پایان عصر ژئوپلیتیک سنتی و نوین، شاهد ظهور اندیشه و نظریه‌پردازی نوین در بین صاحب‌نظران مسائل جهان، اعم از ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و علوم سیاسی هستیم و هر کدام تلاش دارند در مورد

تحولات پدید آمده و چشم‌اندازهای ممکن آینده جهان، نظریه‌پردازی نمایند، از این‌رو، دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و گفتمان‌های ژئوپلیتیکی این عصر تحت عنوان «ژئوپلیتیک پسانوگرا» آورده شده و دارای ماهیتی چند بُعدی است و هر یک بر بُعدی از موضوع تأکید و تمرکز نموده و برای تبیین تحولات و روند وقایع بر پایه آن، تلاش می‌کنند. با عنایت به مقدمه پیش گفته، پرسش اساسی مقاله آن است که نشانه‌های تطور مفهومی قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی کدام است؟ و این چرخش مفهومی چگونه قابل تبیین می‌باشد؟ در راستای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، نگارنده ابتدا قلمرو قدرت در ژئوپلیتیک نوین را به‌عنوان چارچوب مسلط تا اواسط قرن بیستم مورد دقت قرار داده و در ادامه، تلاش خواهد نمود تا نشانگاه‌های تطور مفهوم قدرت در گفتمان ژئوپلیتیک (فرانوگرا) در نظام جهانی قدرت را تبیین نماید.

۱. قلمرو و قدرت در ژئوپلیتیک جدید

قدمت ژئوپلیتیک را به اندازه قدمت جست‌وجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه قدمت دیپلماسی، راهبرد، حسادت و ترس دانسته‌اند (مور، ۱۳۷۹:۳۶۵). اگر چه امپراتوران و فاتحان بزرگی مانند کوروش، اسکندر مقدونی و ناپلئون به طرح‌ریزی‌های ژئوپلیتیکی بسیاری پرداخته‌اند، اما از نظر علمی، دریادار «آلفرد تایر ماهان»^۱ به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و به این ترتیب، ظهور این سنت به سال ۱۸۹۰ میلادی و با انتشار تحقیق او با عنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ»^۲ رخ داد. اما شاید اولین بار «رودلف کیلن»^۳، دانشمند سوئدی بود که اصطلاح ژئوپلیتیک را درباره مرزهای سوئد و به معنای «علم حکومت در حکم قلمرویی در فضا» به کار گرفت. او تحت تأثیر افکار «اسپنسر»، دانشمند علوم زیست، حکومت را به‌مثابه چیزی که با یک

1. Alfred Thayer Mahan
2. The Influence Of Sea Power Upon History
3. Rodelph Kejlle

اندام زنده قابل قیاس است، تصور و در واقع به گونه‌ای تلویحی بیان کرد که این موجود دارای آگاهی، قدرت استدلال و اراده زیستن است. نظریه‌های مهم دوران ژئوپلیتیک جدید که تمامی آنها به نوعی گرفتار اندیشه جبر جغرافیایی بودند عبارتند از:

۱-۱. نظریه ماهان

دریادار آلفرد تایر ماهان (۱۹۱۴-۱۸۴۰)، از جمله تاریخ‌نگاران نیروی دریایی آمریکا و پدر علم ژئوپلیتیک، اعتقاد داشت، شرط اصلی برای تسلط بر جهان و ایجاد یک قدرت جهانی، واپایش (کنترل) بر دریاهاست و از این رو توسعه قدرت دریایی را برای واپایش (کنترل) سرزمینی مورد حمایت قرار داد. او بر این نکته تأکید داشت که کشورهای برخوردار از موقعیت مناسب و خطوط ساحلی مطلوب، در محاسبه قدرت، دارای مزیت‌اند، از این رو کشورهای انگلستان و آمریکا را دارای موقعیت برتری برای قدرت جهانی بودن می‌دانست. وی در مقام مقایسه روسیه به‌عنوان یک قدرت خشکی و بریتانیا به‌عنوان یک قدرت دریایی می‌گفت: «در شوروی، وسعت بسیار زیاد، فاصله‌های کانونی زیاد و کافی نبودن ارتباط‌های داخلی، به‌شدت از وحدت سیاسی جلوگیری می‌کند، بنابراین اگر در هم شکسته نشود، دست‌کم بدون توسعه باقی خواهد ماند» (صفوی‌پور، ۱۳۸۶: ۲۴). او معتقد بود که بریتانیا، با وجود وسعت محدود، به‌علت موقعیت ممتاز جغرافیایی و جزیره‌ای، قادر گردیده تا بیشتر نقاط راهبردی و همه مسیرهای دریایی تجارت جهانی را واپایش (کنترل) نماید و به‌عنوان قدرتی جهانی ایفای نقش کند. او در مقایسه بریتانیا و آمریکا، معتقد بود که آمریکا نیز به لحاظ جغرافیایی (واقع شدن بین دو اقیانوس کبیر و اطلس)، از موقعیت مشابه بریتانیا برخوردار است، بنابراین توصیه وی به آمریکا در جهت تقویت نیروی دریایی قدرتمند بود.

۲-۱. نظریه فضای حیاتی^۱

فردریک راتزل^۲ (۱۸۴۴-۱۹۰۴)، فیلسوف و جغرافیدان آلمانی، از با نفوذترین متفکران اوایل تاریخ ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک را به عنوان علمی که حکومت را مانند یک اندامواره (ارگانیسم) جغرافیایی یا یک پدیده واقع در فضا می‌نگرد، تعریف کرد. او در تبیین نظریه خود گفت: این اندامواره (ارگانیسم)، درگیر مبارزه‌ای پایان‌ناپذیر برای دستیابی به منابع حیات بخش است که مهم‌ترین آنها، سرزمین می‌باشد، بنابراین، حکومت مانند یک درخت و گیاه که در اثر رشد ریشه و تنه، نیازمند فضای حیاتی بیشتری است، به اجبار به نابودی اندامواره‌های (ارگانیسم‌های) ضعیف‌تر اطراف این درخت می‌انجامد و گریزی از آن نیست؛ چرا که ذات طبیعت بر «بقای اصلح (اقویا)» استوار است. اثرپذیری فراوان راتزل از نظریه تکامل تدریجی داروین درباره تکامل و گزینش طبیعی و داروینیسم اجتماعی، هربرت اسپنسر^۳ که تداعی گر مفهوم بقای اصلح بود^۴، به همراه ملی‌گرایی افراطی او، وی را به مطالعه جوامع پروس^۵ واداشت و او در اثر مشهورش «ژئوپلیتیک» نظراتی در مورد خطوط اصلی ژئوپلیتیک ابراز داشت که بعدها برخی از نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک آلمان با الهام از او، توجیه‌های حقوقی و روشنفکری برای توسعه سرزمینی آلمان پیدا کردند و به این گونه، ژئوپلیتیک در بستر جبر جغرافیایی و به دست نخستین کارشناسان اروپایی، موجود خام دوران خود شد که در مادی‌گرایی جغرافیایی کهنه قرون گذشته ریشه داشت.

۳-۱. نظریه هارتلند^۶

متفکران این رشته علمی، آن چنان در جبر جغرافیایی پیش رفتند که معتقد بودند عوامل جغرافیایی، بسته به خصوصیاتشان (آب و هوا، خاک، موقعیت، ناهمواری‌های

1. Lebensram
2. Friedrich Ratzel
3. Herbert Spencer
4. Survival of the First

۵. پروس (Pross) نام سرزمینی است که بخشی از شرق آلمان و غرب لهستان امروز را شامل می‌شد.

6. Heartland

زمین و حتی نژاد)، حیات سیاسی را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. نمونه بارز این تفکر در دیدگاه جغرافیدان انگلیسی، «سِر هالفورد مکیندر» (۱۸۶۱-۱۹۴۷) و نظریه معروف «هارتلند» (قلب زمین) متجلی شد. او بر خلاف ماهان، اعتقاد داشت که به واسطه ظهور فناوری‌های جدید مانند راه‌آهن و هواپیما، تعادل قوا به سمت قدرت قاره‌ای برگشته است، از این رو، وی با تقسیم جهان به سه منطقه (هلال بیرونی شامل آمریکا، آفریقا و اقیانوس‌ها، هلال درونی شامل اروپا و آسیای جنوبی و منطقه محور، شامل خشکی بزرگ اوراسیا) اعتقاد داشت که واپایش (کنترل) کننده منطقه محور، قدرت جهانی است. اگرچه به دلیل پاره‌ای از تناقض‌های به وجود آمده، در نظریه او در خلال جنگ جهانی اول و دوم و اصلاحات انجام شد، اما عمده تفکرات او، ریشه در جبر جغرافیایی و تفکر راتزل داشت و معتقد بود که خون مشترکی در رگ نسل‌های مختلف ساکن در یک سرزمین جاری است.

نتیجه این انحراف‌ها، شکل‌گیری مکتب جدیدی توسط «کارل فون هاوس هوفر»^۱ بود. دانشمندان ژئوپلیتیک مکتب آلمان تحت تأثیر میراث راتزل، بر اهمیت نظریه جبر محیطی و «قوانین طبیعی» در شکل‌دهی سرنوشت جوامع تأکید می‌کردند، با این تفاوت که از دیدگاه حزب نازی، «نژاد»، عامل اصلی برتری بوده، از این رو دو رهنامه، یکی بر مبنای فهم غلط از جغرافیا و دیگری مبتنی بر تحریف علم ژنتیک، برای جلب توجه به رقابت پرداختند.

هاوس هوفر، با الهام‌گیری از نظریه «هارتلند» مکیندر و دستکاری در آن، همچنین بهره‌گیری از مفهوم «فضای حیاتی» راتزل، طرحی را به وجود آورد که در آن، جهان قدیم تحت سلطه آلمان در محاصره و تحت فشار قدرت دریایی انگلیس و آمریکا بود. در این قلمروهای ساختگی، کشور آلمان به مثابه یک اندام زنده و پُر شور معرفی می‌شد که در حلقه محاصره قدرت‌های متخاصم قرار داشت، ولی از این حق طبیعی برخوردار

1. Karl Von Haushofer

بود که به هزینه از میان رفتن اندام‌های کوچک‌تر مجاور خود، گسترش یابد. طبق نظریه‌های اندام‌واره برگرفته از نظریه راتزل، کشور نیرومند آلمان مجبور بود تا برای ادامه حیات و بقای خود، فضای هر چه بیشتری را ببلعد و به همین دلیل مرزهای آن کشور، مانعی ساختگی در برابر روند طبیعی این رشد بود.

۴-۱. نظریه ریملند (حاشیه‌گرایی)

اگرچه با پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، واژه ژئوپلیتیک تا مدت‌ها مطرود و منفور محافل علمی واقع شد، اما در عمل، نظریه‌های ژئوپلیتیک در دوران جنگ سرد و بدون اشاره به واژه مزبور، بر روابط سرزمینی حاکم بود و از جمله مهم‌ترین این نظرات، نظریه «اسپایکمن» (۱۹۴۳-۱۸۹۳)، جغرافیدان آمریکایی با عنوان «منطقه حاشیه‌ای» یا «ریملند»^۱ با اقتباس از نظریه منطقه محور یا هارتلند^۲ مکیندر بود. «نیکولاس جی اسپایکمن»^۳ اولین کسی بود که با اقتباس از نظریه مکیندر و ترکیب قدرت خشکی و دریایی، منطقه‌ای را به ایالات متحده پیشنهاد کرد تا با تسلط بر آن، به‌عنوان یک قدرت جهانی ایفای نقش کند. این منطقه شامل کشورهای حاشیه اتحاد جماهیر شوروی می‌شد. این نظریه، دولتمردان ایالات متحده آمریکا را ترغیب کرد تا برای جلوگیری از فرو افتادن منطقه ریملند در دامن اتحاد جماهیر شوروی، نوعی سیاست مهار^۴ را به کار بندند. منطقه ریملند شامل بیست کشور می‌شد که در حاشیه شوروی سابق قرار داشتند و ایالات متحده آمریکا در دوران جنگ سرد تلاش نمود تا با انعقاد پیمان‌های امنیتی با این کشورها (مانند پیمان سنتو، سیتو و طرح مارشال)، نظریه مهار روسیه را عملی سازد. بر اساس نظریه اسپایکمن، تنگه هرمز، مرکز ریملند است و بخش شمالی، جنوب غربی و شرقی ریملند را به هم پیوند می‌دهد. بر طبق این نظریه،

1. Periphery Area (Remland)
2. Pivot Area (Heartland)
3. Nicholas. J. Spykman
4. Containment

واپایش (کنترل) تنگه هرمز به مفهوم واپایش (کنترل) بخش‌های یاد شده خواهد بود (صفوی‌پور، ۱۳۸۶: ۳۵).

۲. مفهوم قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی

هانس مورگنتا^۱ را از واضعان نظریه «موازنه قدرت» می‌دانند. نظریه توازن قدرت، قدیمی‌ترین، با دوام‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین نظریه سیاست بین‌الملل است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۶۵). از دیدگاه مورگنتا، سیاست عبارت بود از سیاست قدرت که عمده‌ترین نتایج آن را، نابرابری‌های موجود در تقسیم فضایی قدرت در سراسر جهان معین می‌کند. به عقیده او، قدرت، طیف وسیعی از مناسبات اجتماعی را در برمی‌گیرد که از خشونت فیزیکی محض آغاز شده و تا ظریف‌ترین تأثیرات روان‌شناختی ادامه می‌یابد. او قدرت را چیزی می‌داند که موجبات اعمال سلطه انسانی بر انسان دیگر را فراهم و آن را تداوم می‌بخشد.

مورگنتا، دید بسیار وسیعی نسبت به حوزه قدرت داشت و برای برخی محققان همفکر وی، قدرت به‌مثابه چیزی است که تمامی عرصه سیاست را می‌پوشاند. بدیهی است، برخی عناصر قابل اندازه‌گیری که تعداد زیادی از آنها جغرافیایی است، باید به مجموعه قدرت یک دولت کمک کنند، عناصری مانند وسعت سرزمین، جمعیت، موقعیت سرزمینی و نظایر آن، همگی باید تأثیرات خود را بگذارند. این موضوع موجب شد تا برخی کوشش‌ها از سوی ژئوپلیتیک‌گرایان برای قابل محاسبه کردن منابع فیزیکی قدرت انجام شود. نمونه‌ای روشن، تحلیل پیچیده ژرمن است که در آن بیش از ۲۶ متغیر در سنجش قدرت یک کشور معرفی شده است. کلاین نیز فرمول زیر را برای محاسبه قدرت ارائه کرده است:

$$\text{POWER} = C + E + M(W.S)$$

1. Hans. J. Morgenta

در این فرمول:

C: توده بحرانی (شامل وسعت سرزمین و میزان جمعیت)؛

E: قدرت اقتصادی؛

M: میزان توانایی نظامی؛

S: ارزش راهبرد؛ و

W: ارزش اراده ملی معنا شده است (قدسی و پیشگامی فرد، ۱۳۸۸:۱۲).

چنین کوشش‌هایی، در خوشبینانه‌ترین حالت آن، بیانگر رویکردی اثبات‌گرایانه است، اما مهم‌تر آنکه، قدرت را نمی‌توان به‌طور دقیق اندازه‌گیری نمود؛ چرا که قدرت با توجه به دشمنان و نیز با توجه به گستره متغیرهایی مانند فرهنگ، نفوذ معنوی، شخصیت‌های فرهمند و موقعیتی که قدرت در آن اعمال می‌شود، امری نسبی است. در واقع، پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱، کمتر کسی می‌دانست که قدرت این کشور تا چه اندازه واهی و فریبنده است، موارد اندکی در تاریخ وجود دارد که یک رژیم پا برجا، این چنین کامل، این چنین سریع و با این چنین مقاومت اندکی از هم پاشیده شود، از این رو، هرگونه ادعایی درباره اینکه عوامل ناپایدار و بی‌ثباتی مانند روحیه، عزم ملی، وطن‌پرستی و کیفیت رهبری را می‌توان تا سطح چند ارزش عددی تنزل داد غیر قابل دفاع و سست بنیاد است.

اسپراوت^۱ در تحلیل توانایی^۲ و سنجش قدرت یک کشور، هشدار می‌دهد: «بسیار بی‌معنی است که به‌طور انتزاعی درباره توانایی‌ها سخن بگوییم؛ چرا که قدرت، همواره توانایی انجام کاری، یا به‌وجود آوردن و یا تداوم بخشیدن به وضعیت امور است. فرض‌های سیاسی ممکن است تلویحی باقی بمانند، اما تا زمانی که برخی هدف‌ها و وسایل پیش‌بینی نشده‌اند، هیچ محاسبه‌ای ممکن نیست. داشتن برخی مزیت‌ها مانند عوامل طبیعی اهمیتی ندارد.... داده‌های مربوط به جغرافیای فیزیکی به‌خودی‌خود دارای

1. Sprout
2. Capability analysis

هیچ گونه اهمیت سیاسی نیست و این موضوع در مورد داده‌های جمعیت، فنی، اقتصادی یا محیطی نیز صادق است. این عوامل، هنگامی از اهمیت سیاسی برخوردار می‌شوند که به مجموعه‌ای از فرضیه‌ها در این باره مرتبط شوند، چه کاری قرار است انجام شود؟ با چه وسیله‌ای؟ چه موقع؟ نسبت به چه دشمنانی؟ چه یاران و چه تماشاگرانی؟» (مویر، ۱۳۷۹:۲۷۸).

۳. عوامل و اندیشه‌ها در تغییر گفتمان ژئوپلیتیک

انحراف‌های انجام شده در روش‌شناسی مطالعه‌های ژئوپلیتیک نوین و لزوم بازپیرایی این علم از کج‌روی‌ها، موجب توجه اندیشمندان ژئوپلیتیک در اصلاح روش‌شناسی مطالعه‌های خویش گردید. از این رو «ادبیات فرانویاری در سال‌های اخیر علاقه تعداد زیادی از جغرافیدانان را به خود معطوف داشته است» (میرحیدر، ۱۳۸۹:۳۰). در اوایل ۱۹۷۰، رویکردی نوین به نام «ژئوپلیتیک انتقادی»^۱ به ساخت‌شکنی^۲ و برهم زدن بنیان‌های ایدئولوژیک تثبیت شده پرداخت و دانشمندانی مانند «اتواتیل»^۳ و «میشل فوکو»^۴ را می‌توان از پیشگامان این حرکت نوین دانست که به تجدیدنظر و ارزیابی مجدد در روش‌ها و سنت‌های تفکر ژئوپلیتیک پرداختند. به عبارتی، این دانشمندان به طور همزمان هم از ژئوپلیتیک انتقاد کردند و هم خود از اندیشمندان این عرصه بودند. این افراد، سیاست اندیشمندانه خود را «ضد ژئوپلیتیک» تعریف کرده و با وجود این، در چارچوب زیربنایی مفاهیم ژئوپلیتیک کار می‌کردند (مویر، ۱۳۷۹:۳۸۷).

ژئوپلیتیک انتقادی با عبور از روش‌های اثبات‌گرایانه و اتخاذ رویکردی هرمنوتیک، به طور ویژه به پیوند ژئوپلیتیک با «جغرافیای رفتاری» صحنه می‌گذارد. ژئوپلیتیک

1. Critical Geopolitics
2. Deconstruction
3. O. Tuathail
4. Michel Foucault

انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یکسو از تفاوت میان ارزش‌ها و هدف‌های رسمی جامعه، و از سوی دیگر از واقعیت شیوه‌هایی که نهادها رفتار می‌کنند، پرده بردارد، در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستی‌ها روبه‌رو شده و آگاهی نقادانه‌ای را پروراند که می‌تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد. پاول روتلج^۱، موقعیت‌هایی که از درون جوامع، سلطه سیاسی، فرهنگی، نظامی بیگانه و یا طبقه مسلط را به چالش می‌کشد، ضد ژئوپلیتیک یا ژئوپلیتیک مقاومت نامید (Lord, 1990: 2).

روتلج معتقد بود «ژئوپلیتیک سنتی بر پایه قدرت و مزیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت‌ها و یا طبقه حاکم و مسلط بنا گردید و به این قدرت اصالت بخشید، در حالی که در ضد ژئوپلیتیک، زبان حال طبقات تحت سلطه و مملو از مبارزه‌های ضدسلطه‌گری و مقاومت در برابر نیروهای جبار مطرح می‌باشد. «ژئوپلیتیک مقاومت» یا به تعبیر روتلج، ضد ژئوپلیتیک و «ژئوپلیتیک از پایین»، عبارت بود از: «نیروهای فرهنگی، سیاسی و معنوی درون یک جامعه که منافع قدرت سلطه را به چالش می‌کشد» (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۷۳).

اندیشمندانی مانند اگنیو^۲ و کوربریج^۳ در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۹ نخستین آثار را در چارچوب سرفصل‌های ژئوپلیتیک انتقادی منتشر نمودند، اما رویکرد محقق و جغرافیدان فرانسوی «ایو لاکست»^۴ فراتر از تحلیل‌های ناشیانه مارکسیستی زمان خود بود، و به این گونه، ژئوپلیتیک انتقادی راه خود را از ژئوپلیتیک سنتی جدا کرده و از چندین جنبه، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه می‌نماید. محققان این رشته تمایل دارند به جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی، دریابند که سیاستمداران چگونه «تصاویر ذهنی» خود از جهان را ترسیم نموده و چگونه این بینش‌ها، بر تفسیر آنها از مکان‌های مختلف تأثیر می‌گذارد؟

1. Paul Routledge
2. Agnew
3. Corbridge
4. Yves Lacoste

در این میان، اتواتیل با همکاری همفکران خود توانست، نظر تعداد زیادی از صاحب‌نظران جغرافیای سیاسی، از جمله در ایران را به خود جلب نماید. او مفاهیم جدیدی مانند «ژئوپلیتیک معنوی»^۱ و «ژئوپلیتیک مذهبی»^۲ را وارد ادبیات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی نمود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۱).

۴. نشانگاه‌های تطور مفهوم قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی

نظام نوین ژئوپلیتیک جهانی در برگیرنده عناصری است که معرفی آنها، کلید درک مفاهیم مورد نظر است. قدرت، اصلی‌ترین عنصر این ساختار را تشکیل می‌دهد که شیوه شکل‌گیری، تداوم و چگونگی حرکت آن در عرصه فضای جغرافیایی به‌عنوان یک کشش انسانی به‌اندازه ساختار، شکل، عوامل و بازیگران آن، حائز اهمیت است (حیدری، ۱۳۸۵: ۱۲۱). قدرت و رقابت‌های قدرتی برای ایجاد برتری نسبت به رقیبان، پیوسته هسته مرکزی مباحث و کارکرد ژئوپلیتیک، پویا بوده است. برتری‌خواهی، سلطه‌جویی و یا ایجاد واپایش (کنترل) بر امور منطقه، بخشی از جهان یا بر کل جهان در اصطلاح، سیطره^۳ گفته می‌شود که هدف اصلی در بازی‌های ژئوپلیتیک است.

بروز و ظهور پدیده‌های مهم جهانی در ربع پایانی قرن بیستم و از جمله مهم‌ترین آن، یعنی فروپاشی اردوگاه شرق و نظام دو قطبی، در رشد و جهش ژئوپلیتیک، بسیار مؤثر افتاد و اندیشمندان این حوزه مطالعاتی را متوجه ابعاد و عناصر دیگری از مؤلفه‌های اثربخش قدرت نمود. از این‌رو، ادبیات ژئوپلیتیک روزبه‌روز افزایش یافته و افزون بر پدید آمدن گرایش‌های مختلف مطالعاتی همچون ژئوپلیتیک مذهب، ژئوپلیتیک انرژی، و نظایر آن، شاهد شکل‌گیری رویکردی متفاوت در شیوه روش‌شناسی مطالعاتی این علم هستیم (Lord, Winter 1998: 55).

1. Spritual Geopolitics
2. Geo-religious
3. Hegemony

این تفکر جدید با پیشگامی ژیروید اتواتیل^۱، سیمون دالبی^۲ و پاول روتلج^۳، ضمن درهم شکستن زیرساخت‌های ژئوپلیتیک سنتی، معتقد است که «ژئوپلیتیک نه یک موضوع علمی از دانش، که یک گفتمان علمی و دانش قدرت است و درباره اینکه چگونه روشنفکران، مؤسسه‌ها و ایدئولوژی‌ها، ساختارهای قدرت را در درون کشورها به وجود می‌آورند بحث می‌کند» (O, Tuathail & Dalby & Routledge, 1998: 11). از این‌رو، رجوع به «اندیشه صاحبان قدرت»، در محور و کانون توجه اندیشمندان فرانویگرا قرار می‌گیرد. آنچه در ادامه به آن خواهیم پرداخت، معرفی مفاهیم کلیدی در نظام نوین ژئوپلیتیک جهانی است.

۱-۴. تحول در مفهوم قدرت

«قدرت نرم»^۴، استعاره و مفهوم جدیدی از قدرت است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از سوی جوزف نای^۵ پا به عرصه ادبیات نوین جهانی گذاشت. این اصطلاح به دلیل برخورداری از قابلیت توضیح‌دهندگی و گستره معنایی بالا در تبیین تحولات جاری، به سرعت مورد اقبال اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم واقع گردید. قدرت، از مفاهیم اصلی علم سیاست و به معنای توانایی دارنده آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکل است، اما حاکمیت‌ها و جوامع عصر حاضر تلاش دارند به جای تأثیرگذاری از راه ارعاب، تهدید و خشونت، از طریق ایجاد جذابیت‌های فرهنگی و اقتصادی به نفوذ ارزش‌های خود در دیگر جوامع اقدام کنند (قدسی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

1. Gearoid O Tuathail
2. Simon Dalby
3. Paul Routledge
4. Soft Power
5. Joseph Nye

نای، این اصطلاح را در مخالفت با کسانی مطرح ساخت که قدرت آمریکا را رو به افول پیش‌بینی می‌نمودند (نای، ۱۳۸۷). قدرت نرم، توانایی دستیابی به خواسته‌ها از خلال جذابیت است. این مفهوم در برابر قدرت سخت قرار دارد که با استفاده از اجبار و پاداش (چماق و هویج) مشخص می‌شود. قدرت نرم نه فقط از سوی دولت‌ها، بلکه از سوی همه بازیگران سیاست جهانی همچون سازمان‌های غیردولتی و نهادهای بین‌المللی به کار برده می‌شود. قدرت نرم در بیان نای به این معناست که کاری کنیم تا دیگران آن چیزی را طلب کنند که ما می‌خواهیم. این چهره قدرت را می‌توان قدرت غیرمستقیم یا رفتار جذب‌کننده قدرت^۱ نامید (پورسعید، ۱۳۸۹: ۳۵). قدرت جذب‌کنندگی می‌تواند بر مبنای گیرایی ایده‌های یک کشور یا توانایی آن در تنظیم دستورکار سیاست جهان به گونه‌ای باشد که در ترجیح‌های دیگر کشورها اثر بگذارد و آنها را شکل دهد. توانایی در رسمیت بخشیدن به ترجیح‌ها، با منافع غیرملموس قدرت همچون فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها مرتبط است (نای، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

۲-۴. تحول در محیط‌های ژئوپلیتیکی و ظهور محیط‌های ژئوپلیتیکی نوین

ایو لاکست^۲، می‌گوید:

«ژئوپلیتیک، مجموعه پیچیده‌ای از نیروهای متخاصم و متعددی است که بر سرزمین‌هایی با ابعاد کوچک، خواه به منظور تفوق سیاسی و خواه برای بیرون راندن رقیب، با همدیگر به کشمکش می‌پردازند.» (ایولاکست، ۱۳۳۸: ۷) «من چیزی را ژئوپلیتیک می‌نامم که با رقابت و قدرت «برای» و «بر روی» سرزمین مرتبط باشد. ژئوپلیتیک، روشی کمابیش کارآمد برای بهتر دیدن جهان، توازن قوای شکل گرفته و نقش یک ملت در آن می‌باشد» (لاکست و ژیلبن، ۱۳۷۸: ۳۵۴).

1. Co-Optive Power Behavior
2. Yves Lacoste

یکی از شاخص‌های و نشانه‌های بنیادین در تطور مفهوم قدرت در نظام ژئوپلیتیک را می‌توان بر مبنای محیط‌های ژئوپلیتیکی نوظهور آن مورد دقت قرار داد. اگر جنگ‌های ضداستعماری اغلب در آمریکا و آسیا شکل گرفت و یا اینکه جنگ‌های بازتقسیم مستعمرات در اروپا به وجود آمد، می‌توان ادعا کرد که جنگ نرم نیز مبتنی بر محیط ژئوپلیتیکی ویژه خود است. این امر نشانگر آن است که هر گونه رقابت و نبردی در فضای جغرافیایی و ساختار سیاسی خاصی به انجام می‌رسد (متقی، ۱۳۸۹: ۱۲۶). شاخص‌های ژئوپلیتیکی این نبرد، تفسیرکننده نشانه‌های سیاسی دولت‌های حاکم در مناطق جغرافیایی و فضای رقابت سیاسی است.

شواهد موجود در حوزه‌های جدید ژئوپلیتیکی بیانگر آن است که محیط‌های حاشیه‌ای^۱ جنب قدرت‌های بزرگ (مانند اوکراین، گرجستان و قرقیزستان که با پدیده‌ای با عنوان انقلاب‌های رنگین دستخوش حوادث و تغییر مناسبات قدرت در اوراسیا گردیدند) و محیط‌های برخوردار از تضادهای اجتماعی (مانند آنچه با وقوع انقلاب در تونس، مصر و برخی از کشورهای عربی در حال وقوع) از آمادگی بیشتر و مؤثرتری برای تغییر مناسبات قدرت و تحول در نظام ژئوپلیتیک جهانی برخوردارند. این مطلب، بازتاب رابطه جغرافیایی با ساخت‌های سیاسی واحدهایی است که در روند تغییر و جابه‌جایی سیاسی قرار می‌گیرند.

«گرچه مناطق ژئوپلیتیکی بسته به مراحل تکاملی‌شان دارای درجات متفاوتی از انسجام هستند، ولی چنین چیزی درباره نوارهای شکننده صدق نمی‌کند. این مناطق به طور کامل پاره پاره^۲ بوده و در محیط‌های بی‌ثبات جهانی قرار دارند... این گونه حوزه‌های جغرافیایی از سوی متخصصان مباحث ژئوپلیتیک به عنوان مناطق فشار محسوب می‌شوند... مناطقی که به لحاظ ساختار اجتماعی با نشانه‌هایی از دو دستگی روبه‌رو بوده و در رقابت میان قدرت‌های بزرگ حوزه‌های ژئواستراتژیک قرار دارند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۷).

1. Rimland
2. Fragmented Region

۳-۴. تحول در فنون اعمال قدرت

۱-۳-۴. دیپلماسی عمومی

جنگ جهانی اول، تولد «نهادینه کردن حرفه‌ای انگاره» را به همراه داشت (Melissen, 2005: 4). تیلور مدعی است که تبلیغات سیاسی در کشورهای غربی، «تا اندازه زیادی در نتیجه افراط‌های جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴)» دارای یک معنای تحقیرآمیز و پست شد (Taylor, 2001: 81). با منفی شدن معنای تبلیغات سیاسی در اذهان عمومی، دولت‌ها از به‌کارگیری این واژه برای توصیف برنامه‌های تبلیغی خود اجتناب کردند و «دیپلماسی عمومی» به‌خسین تعبیری برای تبلیغات سیاسی تبدیل شد. نلسون، تبلیغات سیاسی را به‌مثابه «شکلی منظم از اقناع هدفمند که تلاش دارد تا عواطف، نگرش‌ها، افکار، و اعمال یک مخاطب هدف مشخص شده را برای هدف‌های ایدئولوژیک، سیاسی، یا تجاری با انتقال پیام‌های یک‌پهلوی (که ممکن است واقعی باشند یا نباشند) و از طریق مجراهای رسانه‌ای جمعی و مستقیم، تحت‌تأثیر قرار دهد» تعریف می‌کند (Nelson, 1996: 232).

دیپلماسی عمومی را می‌توان گونه‌ای از راهکنش (تاکتیک) سیاسی دانست که از راه ابزارهای غیررسمی کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. این راهکنش (تاکتیک) برای تأثیرگذاری بر ادراک سیاسی، ذهنیت گروه‌های اجتماعی و تلاش برای تغییر رفتار به‌منظور دستیابی به هدف‌ها حاصل می‌شود. به عبارتی، دیپلماسی عمومی را می‌توان جلوه‌ای از دیپلماسی نوین در عصر رقابت‌های جدید بین‌المللی دانست (مقی، ۱۳۸۹: ۱۳۰). تجربه آمریکا در حوزه دیپلماسی عمومی نشان می‌دهد که آنها از چنین الگو و ابزاری برای نیل به هدف‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی بهره می‌گیرند. به عبارتی، در عرصه‌های نوین ژئوپلیتیک جهانی، هیچ ابزاری مانند دیپلماسی عمومی نمی‌تواند عامل تغییر و دگرگونی در افکار عمومی کشورها گردد.

«دولت آمریکا با هدف ارتباط یافتن با سازمان‌های جامعه مدنی داخلی، فعالیت‌های

دیپلماسی عمومی خود را سازماندهی کرد. این امر زمینه ارتباط با گروه‌های اجتماعی

پراکنده و مؤثر اجتماعی را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به وجود می‌آورد... بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی به مثابه نشانه‌ای برای بهره‌گیری از قدرت نرم در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود (متقی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

تولید ادبیات سیاسی و ایجاد مفاهیمی برای نظریه‌سازی را می‌توان از نشانه‌ها و کارویژه دیپلماسی عمومی عنوان کرد. دلیل این امر را می‌توان در بیان اهمیت و کارکرد قالب‌های معنایی و گفتمانی مورد توجه قرار داد. هر گاه روندهای سیاسی جدیدی شکل می‌گیرد، نیاز مشهودی به ادبیات و قالب‌های معنایی - گفتمانی به وجود می‌آید. این واژگان تولید شده، قادرند بر اندیشه، ذهنیت و ادراک گروه‌های مخاطب اثرگذار باشند. ادبیات و قالب‌های نظری را می‌توان در زمره مفاهیم بنیادین فرهنگ آمریکا دانست. بسیاری از این مفاهیم در ادوار مختلف و به‌ویژه دوران جنگ سرد از کارآمدی و تأثیرگذاری فراوانی برخوردار بود (Chomsky, 2002: 35). اصطلاح «ارتباطات راهبردی»، یکی از مفاهیم تولیدی در دیپلماسی عمومی می‌باشد.

۲-۳-۴. ارتباطات راهبردی

قانون تفویض اختیارات دفاع ملی آمریکا، رئیس جمهور این کشور را موظف ساخته تا در هر سال مالی، گزارشی جامع بین‌سازمانی برای دیپلماسی عمومی و ارتباطات راهبردی به کارگروه‌های (کمیته‌های) مربوط ارائه کند. در گزارش سال ۲۰۱۰ باراک اوباما که اولین گزارش او نیز محسوب می‌شود، چنین آمده است:

«ارتباطات راهبردی کارآمد و مؤثر از اهمیتی اساسی در حفظ مشروعیت جهانی و پشتیبانی از هدف‌ها و خط‌مشی‌های ما دارد. هم‌راستا کردن گفتار و اعمال ما، یک مسئولیت مشترک است که باید از راه فرهنگ ارتباطات در همه سطوح دولت تقویت گردد. ما باید در فرایند ارتباطات و درگیرسازی،^۱ کارآمدتر و تأثیرگذارتر باشیم. همچنین لازم است تا فهم بهتری نسبت به مواضع، عقاید، شکایت‌ها و علایق مردم عادی - نه فقط نخبگان - جهان

داشته باشیم. انجام چنین کاری از اهمیتی اساسی برخوردار است؛ زیرا به ما اجازه می‌دهد پیام‌هایی معتبر منتقل نموده، برنامه‌های کارآمدتر تدوین نموده و همچنین برداشت‌های ذهنی دیگران [تصور ذهنی مردم از آمریکا] از اقدام‌هایمان را بهتر بفهمیم.»

در این گزارش ارتباطات راهبردی چنین تعریف شده است: «همگام‌سازی^۱ بین گفتار و اعمال، همچنین تلاش‌های هدفمند برای ارتباط و درگیر شدن با مخاطبان هدف». در ادامه، تعریف‌های مورد نظر از مفاهیم کلیدی به این شرح ارائه شده است:

(۱) همگام‌سازی: هماهنگ‌سازی گفتار و اعمال، یکی از وظایف و مسئولیت‌های بسیار حیاتی است. این فرایند شامل توجه فعالانه به چگونگی تفسیر رفتار و سیاست‌های ما توسط مخاطبان عمومی به‌عنوان بخشی از فرایند سیاست‌گذاری است. این دیدگاه نسبت به ارتباطات راهبردی از آنجا ناشی می‌شود که به عقیده ما، اعمال ما بسیار مهم‌تر از گفتار هستند؛ زیرا اعمال دارای ارزش ارتباطی بوده و منتقل‌کننده پیام هستند. این امر مستلزم گونه‌ای فرهنگ ارتباطاتی است که به این نوع همگام‌سازی ارزش قائل بوده و تصمیم‌گیرندگان را تشویق می‌نماید که در فرایند تصمیم‌گیری ارزش ارتباطاتی اعمال را نیز مورد نظر داشته باشند. فرهنگ ارتباطاتی تقویت شده با سازوکارها و فرایندها، باید در بالاترین سطوح دولتی به کار گرفته شده و همچنین مورد حمایت واقع شود.

(۲) درگیرسازی: در دولت آمریکا طیف وسیعی از برنامه‌ها و فعالیت‌ها وجود دارند که بر درک، درگیر شدن، اطلاع رساندن، تأثیرگذاران و ارتباط برقرار ساختن با مردم [جهان] از راه روابط عمومی، دیپلماسی عمومی، عملیات‌های اطلاعاتی و دیگر فعالیت‌ها متمرکز هستند.

۳-۳-۴. بازنمایی: بازنمایی^۲، از جمله نظریه‌های مطرحی است که تلاش دارد روند بازتولید قدرت بر مبنای گزاره‌های هستی‌شناختی را در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مورد

1. Synchronization
2. Representation

دقت و واکاوی قرار دهد. بازنمایی، به دلیل گستره معنایی آن، از قابلیت بالایی در توضیح و تشریح پدیده‌های مورد علاقه متخصصان ژئوپلیتیک فرانوگرا برخوردار گردید. ایدئولوژی و بازنمایی در آرای اندیشمندان ژئوپلیتیک و تحلیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تبیین صحنه‌های تقابل و تعارض از موقعیت ممتازی برخوردار است. ایو لاکست^۱، از جمله کسانی است که نقش ایدئولوژی و بازنمایی را در مطالعه‌ها و تحقیقات خود بسیار برجسته نموده است. او در کتاب «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک»، مفهوم بازنمایی را این گونه مورد شرح قرار می‌دهد:

«بازنمایی، یعنی نمایاندن و نشان دادن به شیوه‌ای قاطع. به عبارتی، طراحی کردن؛ زیرا اندیشه‌های ژئوپلیتیکی به سرزمین‌ها رجوع می‌دهند، یعنی به «نقشه‌هایی که بازنمایی‌ها را عیان می‌سازد، همان گونه که تابلویی یک شخصیت را به تصویر می‌کشد. هر ملتی که درگیر یک موضوع ژئوپلیتیکی می‌شود، تلاش می‌کند خود را با بازنمایی‌های تاریخی، روابط آنها و نحوه بیان ریشه‌های درگیری‌شان که منجر به فاجعه شده، آرایش دهد. به این دلیل است که واژه بازنمایی در تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیکی متمر ثمر بوده و از غنای لازم برخوردار است» (لاکست، ۱۳۸۰: ۳۵).

ابعاد مختلف اثربخشی بازنمایی در مطالعات ژئوپلیتیک را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

(۱) بازنمایی هویتی: ایو لاکست در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی خود، مفهوم دیگری از بازنمایی را به معنی «به صحنه آوردن» مطرح نموده و توضیح می‌دهد:

«بازنمایی ژئوپلیتیکی در گام نخست خود، به معنای مشارکت عقاید و اندیشه‌ها و به‌خصوص مشارکت ارزش‌ها میان تمام افراد یک گروه یا ملت، برای به هیجان آوردن و بسیج آنهاست. در هر مناقشه‌ای، هر یک از طرفین داستان، یک فاجعه واقعی را بیان می‌کنند که از یک زمان معین آغاز شده و کماکان ادامه دارد و اینک این فاجعه در نقشی جدید، بین شخصیت‌های متفاوت - خوب یا بد- در حال اجراست. آنهایی که به‌طور مستقیم درگیر فاجعه‌ای ژئوپلیتیکی هستند، کمابیش یک نمایشنامه را تعریف می‌کنند، ولی یک سوی

1. Yves Lacoste

مناقشه، از برخی مراحل آن فاجعه با سکوت می‌گذرد و طرف دیگر با حرارت زیاد از آن یاد می‌کند.» (لاکست، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

یکی از وجوه و کارکردهای بازنمایی در یک تنازع ژئوپلیتیکی، ایجاد امکان برای خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌های قومی برای تأکید بر متمایز بودن خود به شیوه‌های مسالمت‌آمیز و آرام، و سر باز زدن از یکسان‌شدن با فرهنگ مسلط است. گروه‌های قومی تا حدودی به این دلیل بر تمایز شاخص خود پای می‌فشارند که این راهی برای مقاومت در برابر سیطره و استیلای گروه‌های نیرومندتر می‌بینند. آنها در برابر انحلال فرهنگی مقاومت می‌کنند و در برابر سیاست «دیگ ذوب»^۱ یا پذیرفتن سبک‌ها و هنجارهای گروه نیرومندتر سر باز می‌زنند. این قبیل اقدام‌های انجام شده از سوی گروه‌های قومی و هویت‌طلب در برابر نظام سلطه را «ضد ژئوپلیتیک» نیز نام نهاده‌اند. استوارت هال^۲، با رجوع به نظریه «سیطره»^۳ گرامشی، به احیای نگاه انتقادی او به فرهنگ می‌پردازد. هال معتقد است:

«زندگی روزمره با کشمکش هویت‌های حاشیه‌ای برای آمدن به صحنه، تغییر شکل یافته است. این، فقط حکایت تعیین جایگاه آنها به دست نظامی دیگر یا زیر سلطه دیدگاهی امپریالیستی نیست، بلکه همزمان به معنای مطالبه شکلی از بازنمایی برای خودشان است.» (هال، ۱۳۸۲: ۲۵۶)

از سه دهه گذشته، هویت‌های حاشیه‌ای به متن آمده و در برابر فرایندهای یکسان‌کننده، بی‌روح و غیرقابل درک نیروهای جهانی شروع به تعیین جایگاه برای خود و طلب ریشه‌های خود برآمده‌اند. هال این اشتیاق در طلب ریشه‌ها را «قومیت» می‌نامد. قومیت، جایگاه یا فضای لازمی است که امکان سخن گفتن را برای مردم فراهم می‌کند و

1. Melting Pot
2. Stuart Hall
3. Hegemony

مرحله‌ای مهم در پیدایش و رشد همه جنبش‌های محلی و حاشیه‌ای است (مال، ۱۳۸۲: ۲۵۷). قومیت‌ها برای کشف خود نیاز به جایگاه، کشف دوباره جایگاه گذشته، ریشه‌ها، متن و موقعیت خود داشته و آن را مرحله‌ای ناگزیر برای بیان خود می‌پندارند.

(۲) بازنمایی افکار عمومی و قدرت رسانه: در مطالعات بازنمایی و ژئوپلیتیک، توجه به نقش عوامل مؤثر بر شکل‌دهی اذهان و افکار عمومی بسیار حائز اهمیت است، از این‌رو، مطالعه سازوکارهای اثرگذاری «رسانه»^۱ بر «افکار عمومی» از اهمیت فراوانی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی برخوردار است، تا حدی که می‌توان این دو را لازم و ملزوم یکدیگر دانست. «الوین تافلر»، تمدن بشری را به سه مرحله تقسیم می‌کند که شامل مرحله کشاورزی، مرحله صنعتی و مرحله فراصنعتی یا عصر ارتباطات است و می‌گوید، در عصر فراصنعتی، قدرت در دست کسانی است که شبکه‌های ارتباطی و اطلاعاتی را در اختیار خود دارند. «مک لوهان»، دانشمند کانادایی نیز در نظریه دیگری، تاریخ بشر را به سه دوره، یعنی عصر فرهنگ شفاهی، عصر تمدن چاپی و عصر تمدن الکترونیک، تقسیم کرده و معتقد است: در عصر الکترونیک، قدرت در دست صاحبان شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های رایانه‌ای و ماهواره‌هاست (مهرداد، ۱۳۸۰: ۱۵۸).

رسانه، از مظاهر تمدن‌های جدید و ویژگی اصلی آن، قدرت و شعاع عمل گسترده است. رسانه به معنی هر وسیله‌ای است که انتقال‌دهنده فرهنگ‌ها و افکار عده‌ای از افراد باشد، مانند روزنامه، کتاب، مجله، رادیو و تلویزیون، ماهواره، و... کارکرد اساسی و بنیادین رسانه‌ها عبارت است از بازنمایی واقعیت‌های جهان خارج برای مخاطبان؛ زیرا بیشتر دانش و شناخت ما از جهان به وسیله رسانه‌ها ایجاد می‌شود و درک ما از واقعیت به واسطه و میانجی‌گری روزنامه‌ها، تلویزیون، تبلیغات و فیلم‌های سینمایی و... شکل می‌گیرد.

رسانه‌ها، جهان را برای ما تصویر می‌کنند. رسانه‌ها این هدف را با انتخاب و تفسیر خود در کسوت دروازه‌بانی و به وسیله عواملی انجام می‌دهند که از ایدئولوژی اشباع هستند. آنچه ما به‌مثابه یک مخاطب از آفریقا و آفریقایی‌ها، صرب‌ها و آلبانیایی‌تبارها، اعراب، مسلمانان و... می‌دانیم، ناشی از تجربه مواجهه با گزارش‌ها و تصاویری است که به‌واسطه رسانه‌ها به ما ارائه شده است. بنابراین، مطالعه بازنمایی رسانه‌ای در مطالعات رسانه‌ای، ارتباطی و فرهنگی بسیار مهم و محوری است. از آنجا که نمی‌توان جهان را با تمام پیچیدگی‌های بی‌شمار آن به تصویر کشید، ارزش‌های خبری، فشارهای تبلیغی، تهییج، تقابل (که ما را از دیگران جدا می‌سازد) یا تحمیل معنا در قالب مجموعه‌ای از پیچیدگی‌های فنی و محتوایی ارائه می‌دهند. بر این اساس، بازنمایی، عنصری محوری در ارائه تعریف از واقعیت است (Watson and hill, 2006: 248).

حال معتقد است، رسانه‌ها واقعیت را بازتاب نمی‌دهند، بلکه آن را به «رمز»^۱ در می‌آورند و این امر، بی‌تردید در ارتباط با «دیگری» و از خلال تفاوت‌های معنایی شکل می‌گیرد (Rojek, 2003: 72). به عقیده بودریار، بازنمایی در پی خلق واقعیت به‌واسطه الگوهای مفهومی و اسطوره‌ای است. اینها الگوهایی هستند که هیچ ارتباط و خاستگاهی در واقعیت ندارند. این الگوها به شکل عامل تعیین‌کننده درک ما از واقعیت عمل می‌کنند. آنچه در سامانه‌های ارتباطی و رسانه‌ها به این گونه ارائه می‌شود، حالتی تحمیل شده دارد. به این ترتیب، رمز میان تصویر یا بازنمایی از بین می‌رود. به عبارت دیگر، آنچه در رسانه‌های ارتباط جمعی ارائه می‌شود، عین حقیقت نیست، بلکه بازنمایی حقایق مورد نظر مردان فعال در این رسانه است، از این لحاظ، می‌توان بازنمایی را ایدئولوژیک دانست، بنابراین، شناخت بازنمایی، ما را به سوی کندوکاو پیرامون «قدرت» و «ایدئولوژی» می‌کشاند.

ایو لاکست، کاربرد واژه «ژئوپلیتیک» را فقط برای تعریف مناقشه‌ها و تقابل‌هایی می‌داند که عامل رسانه در آن محسوس باشد:

«آن مواردی می‌توانند به طور خاص ژئوپلیتیکی قلمداد شده و به‌عنوان پدیده‌های سیاسی و فرهنگی نوین و رشدیابنده در نظر گرفته شوند که رقابت قدرت در مورد یک سرزمین در آن نهفته باشد، به این شرط که آزادی بیان در آن سرزمین به رسمیت شناخته شده باشد و بازنمایی‌های متضادی از طریق رسانه‌های همگانی، منجر به تحریک مناظره سیاسی میان شهروندان ساکن در آن سرزمین شود. پخش و انتشار این بازنمایی‌ها منجر به مجموعه‌ای از تأثیرات سیاسی می‌شوند که آنها هم به خودی خود می‌توانند متضاد باشند» (لاکست، ۱۳۸۰: ۶۸).

از این نظر، مناظره‌های سیاسی میان شهروندان، جایگاه ویژه‌ای در تکامل پدیده‌های ژئوپلیتیکی کسب نموده است و به یمن وجود رسانه‌ها، نظرات شهروندان انعکاس عظیمی یافته و تناقض‌هایی که بازنمایی‌های گوناگون در خود نهفته دارند، به طور آزادانه امکان بروز پیدا کرده‌اند. نمونه بسیار مشهود آن، جنگ ویتنام است که رهبران آمریکا، تحت فشار افکار عمومی، مجبور به ترک آن شدند. لاکست معتقد است، جنگ ویتنام که دارای اهمیت بین‌المللی بود، به گونه‌ای می‌تواند اولین جنگ ژئوپلیتیکی محسوب شود. اگرچه در جنگ‌های جهانی پیشین نیز افکار عمومی ممالک مختلف به وسیله ابزارهای تبلیغاتی بسیج می‌شدند، اما پدیده جدید در مورد جنگ ویتنام، انعکاس بازنمایی‌های وطن‌پرستانه توسط رسانه‌ها نبود، بلکه به یمن رشد و گسترش آزادی بیان و رسانه‌ها، مناظرات سیاسی میان شهروندان بود که باعث شد بخشی از آنها مخالفت خود را با ارزش‌های حاکم بر بازنمایی‌های مسلط ابراز دارند (لاکست، ۱۳۸۰: ۶۸).

۴-۳-۴. مدیریت ادراک

مدیریت ادراک، به‌عنوان یکی از فنون اثرگذاری، از حیث نگرش مخاطب، سابقه زیادی در تاریخ دارد، اما به‌عنوان یک مفهوم راهکنشی (عملیاتی) - کاربردی،

محصول پژوهش در حوزه نظامی ارتش ایالات متحده می‌باشد. وزارت دفاع آمریکا مدیریت ادراک را این‌گونه تعریف نموده است: «فعالیت انتقال و یا رد اطلاعات گزینش شده برای مخاطبان خارجی به‌منظور تحت تأثیر قرار دادن احساسات، هیجان‌ها و استدلال عینی بخش‌های اطلاعاتی و رهبران در همه سطوح است تا نتایج برآورد رسمی و دولتی بر رفتار خارجی و اقدام‌های رسمی تأثیر گذارد و مقصود طراحان اولیه حاصل گردد». از منظر نظریه نظام‌مند نیز می‌توان فرایند ادراک را این‌گونه ترسیم نمود:



نشانگر شماره ۱. فرایند ادراک

انسان، در همه سطوح (عادی و نخبه)، در جریان ادراک پدیده‌ها که مهم‌ترین عامل تصمیم‌گیری است، اطلاعات (اعم از Data، Information یا Intelligence) را به‌عنوان ورودی کسب نموده و آنگاه با انجام پردازش^۱ بر روی آن، درک او از موقعیت یا پدیده به‌عنوان خروجی به وجود خواهد آمد. در جریان این پردازش، مؤلفه‌هایی مانند تجارب پیشین، سطح تحصیلات، ارزش‌ها، باورها و پیش‌فرض‌های قطعی، شرایط شغلی و نظایر آن بر نوع پردازش تأثیرگذار است، بنابراین گفته می‌شود که ما اغلب چیزی را ادراک می‌کنیم که از پیش، زمینه‌های آن را مهیا نموده‌ایم. حال با لحاظ این الگو مفهومی ساده ادراکی، مدیریت ادراک، از راه ارائه اطلاعات گزینش‌شده به نظام تصمیم‌گیرنده کشور هدف و یا با تأثیرگذاری بر فرایند پردازش (ساختار الگو تصمیم‌گیری در کشور هدف) و یا هر دو وجه، نسبت به مدیریت ادراک نخبگان اقدام

1. Processing

می‌کند. به عبارتی، بر خلاف رویکرد «دیپلماسی عمومی» که افکار سطوح عادی مردم را آماج خویش می‌سازد، هدف مدیریت ادراک، تحت تأثیر قرار دادن افکار و اندیشه‌های مقام‌های ارشد یک کشور در فرایندی بلندمدت و پیچیده است.

«مدیریت ادراک، بر خلاف فریب نظامی، اصول و قواعد پیچیده‌تر و علمی‌تری دارد و سبب می‌شود تا دشمن به تدریج و آرام آرام تغییرات و اقدام‌هایی را به عمل آورد که در نهایت، به سود طرفی تمام می‌شود که به حریه مدیریت ادراک متوسل شده است.» (Neill, 1989:15)

در مدیریت ادراک، هدف اصلی، شناخت ساختار اصلی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری است و نیز با الگوسازی تصمیم‌گیری، تلاش می‌گردد تا نخبگان کشور هدف، همان تصمیمی را اتخاذ کنند که مورد نظر کشور طراح بوده است. تصمیم‌گیری مبتنی بر اندیشه‌ها، در ساده‌ترین شکل، انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌های مختلف است. از این‌رو، در مدیریت ادراک تلاش می‌شود تا گزینه مورد نظر در دستورکار قرار گیرد.

(۱) عملیات فریب و مدیریت ادراک: فریب،^۱ «تلاشی برای منحرف نمودن تحلیل‌های اطلاعاتی حریف ... و واداشتن آن به اقدام در راستای منافع خودی است» (شولنسکی، ۱۳۸۶:۲۳۸) و نیز «تلاش یک دولت در راستای واداشتن حریف خود به باور نمودن چیزهایی که حقیقت ندارد» (گادسون، ۱۳۸۶:۲۵۰). در واقع، در عملیات فریب، با تزریق اطلاعات هدفمند و تحریف شده، تلاش می‌شود تا در فرایند تصمیم‌گیری حریف تأثیر گذاشته و مسیر او را مطابق میل و خواسته مورد نظر تنظیم نمود.

(۲) مهندسی اجتماعی و مدیریت ادراک: مفهوم مهندسی اجتماعی^۲ از جمله مفاهیمی است که به تازگی در سایه گسترش حوزه ارتباطات، به‌ویژه استفاده از فضای مجازی و اینترنت مطرح شده است و یکی از ساده‌ترین و عمومی‌ترین راه‌های نفوذ برای دسترسی به اطلاعات می‌باشد. در تعریفی، مهندسی اجتماعی «روش به دست آوردن

1. Deception
2. Social Engineering

اطلاعات محرمانه به وسیلهٔ تحریک کاربران» می‌باشد. بنابراین، می‌توان مهندسی اجتماعی را هنر فریب دادن کاربر یا مخاطب برای به دست آوردن اطلاعات شخصی و سازمانی، از طریق کسب اعتماد و اطمینان و به منظور سوءاستفاده قلمداد نمود. به عبارتی، مهندسی اجتماعی، زمانی موفق خواهد بود که توانسته باشد در مدار تصمیم‌گیری قربانی خود قرار گرفته و آن را به کاری وادار نماید (بر خلاف عملیات فریب، مخاطب حریف در اینجا نخبگان نیستند و بنابراین می‌توانند با اندکی جلب اعتماد اولیه و دستکاری در حوزهٔ تصمیم‌گیری آنان به هدف خود دست یابند).

(۳) دیپلماسی رسانه‌ای و مدیریت ادراک: پیشبرد سیاست خارجی در جهان معاصر بیش از پیش به میزان انگاره‌سازی رسانه‌ای وابسته شده است. «دیپلماسی رسانه‌ای، به مجموعهٔ سازوکارهایی اطلاق می‌شود که با آن می‌توان بخشی از سیاست‌ها را بر مردم، احزاب، سیاستمداران، گروه‌ها، نهادها، سازمان‌های بین‌المللی و حتی دولت‌ها اعمال نمود» (توانبخش، ۱۳۸۶: ۵۶). با این تعریف، در حقیقت به‌کارگیری ابزارهای رسانه‌ای در خدمت هدف‌ها و مقاصد سیاست خارجی کشور قلمداد می‌گردد. هدف از دیپلماسی رسانه‌ای، القای رهنامه و دیدگاه کشور فرستنده به سوی کشور هدف در عرصهٔ گسترده (شامل مردم، نخبگان، احزاب و دولتمردان) می‌باشد. برای نمونه، تأسیس شبکه‌های فارسی‌زبان مانند بی.بی.سی به عنوان ادامهٔ سیاست خارجی، اما در چارچوب قدرت نوین است.

۵. بررسی تطبیقی روند تکاملی مفهوم قدرت در گفتمان ژئوپلیتیک

بر اساس مطالب پیش‌گفته و یافته‌های تحقیق، گفتمان ژئوپلیتیک را می‌توان در سه دورهٔ متفاوت (دورهٔ رشد و بالندگی، افول و تجدید حیات) مورد تحلیل قرار داد و بر همین اساس، ماهیت، هدف‌های مرجع، روش‌ها و پیامدهای هر دوره را مورد بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای قرار داد (جدول شمارهٔ ۱). فضای هر گفتمان و چارچوب‌های غالب هر دوره، ناظر بر جنس رویکردهای اندیشمندان آن دوره است.

دوره	گفتمان	اندیشمندان	چارچوب / مکتب	رویکرد
ژئوپلیتیک سنتی / جدید (اوایل قرن بیستم تا پایان جنگ جهانی دوم)	اصالت قدرت دریایی اصالت قدرت خشکی اصالت قدرت هوایی فضای حیاتی	آلفرد تایر ماهان سر هالفورد مکیندر نیکولاس دوسورسکی فردریک راتزل	مکتب جبرگرایی محیطی اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)	عینیت‌گرایی جغرافیایی تمرکز بر نقشه سیاسی جهان تمرکز بر جنبه‌های سخت‌فزاری قدرت
ژئوپلیتیک جنگ سرد (دوران افول) (پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی نظام دو قطبی)	حاشیه‌گرایی (ریملند) سد نفوذ کمونیسم موازنه قوا	نیکولاس اسپایکمن جورج کنان	ژئوپلیتیک ایدئولوژی ژئوپلیتیک امنیت مناطق ژئواستراتژیک راهبرد تسلیحاتی	عینیت‌گرایی جغرافیایی تمرکز بر نقشه سیاسی جهان تمرکز بر جنبه‌های سخت‌فزاری قدرت
ژئوپلیتیک نوین (تجدید حیات)	اصالت اقتصاد و سرمایه‌داری جهانی‌شدن اقتصاد	والرشتاین لوت واک سمیر امین کسپینجر	ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی ژئوپلیتیک انرژی ژئواکو نومی ژئواستراتژی	عینیت‌گرایی جغرافیایی تمرکز بر نقشه سیاسی جهان تمرکز بر جنبه‌های نیمه‌سخت قدرت
	فرهنگ رسانه و افکار عمومی اصالت اندیشه قدرت نرم برخورد تمدن‌ها مسائل زیست محیطی	ساموئل هانتینگتون ایولاکست اتو تابل ژان گوتمن جوزف نای	ژئوپلیتیک انتقادی ژئوکالچر ژئوپلیتیک معنوی ضد ژئوپلیتیک مکتب انسان‌گرایی مکتب پساساختارگرایی	ذهن‌گرایی جغرافیایی تمرکز بر نقشه ذهنی صاحبان قدرت در تغییر نقشه سیاسی جهان تمرکز بر جنبه‌های نرم‌فزاری قدرت

جدول شماره ۱. مقایسه‌ای روند تکاملی مفهوم قدرت در گفتمان ژئوپلیتیک (نگارنده)

نتیجه‌گیری

به‌دلیل کج‌روی‌های حاصل از انحراف در روش‌شناسی مطالعه‌های ژئوپلیتیک جدید، اندیشمندان این حوزه، ناگزیر از بازاندیشی در چارچوب‌های این رشته بودند، از این‌رو، با اندکی تأمل در تعاریف اندیشمندان متأخر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، شاهد تغییر رویکرد محسوس نظریه‌ها، از توجه صرف و تک‌بعدی به جنبه‌های عینی مؤلفه‌های اثرگذار در ژئوپلیتیک، به سمت جنبه‌های ذهنی هستیم. این تغییر نگاه، به‌ویژه در آرای نظریه‌پردازان متأخر این علم بسیار مشهودتر است. در این میان، با ظهور

محیط‌ها و فضاهاى جدید ژئوپلیتیکی، شاهد تحول در بهره‌گیری از مفاهیم جدید مانند قدرت نرم، دیپلماسی عمومی، افکار عمومی و رسانه، به‌عنوان کلید واژگان مقاله‌ها و تألیف‌های حوزه مطالعاتی ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی نیز هستیم.

دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و گفتمان‌های ژئوپلیتیکی عصر حاضر دارای ماهیتی چند بُعدی است و هر یک بر بُعدی از ابعاد آن تأکید و تمرکز نموده و تلاش بر تبیین تحولات و روند وقایع بر پایه آن را دارد. ادبیات تولید شده، مانند قدرت نرم، ارتباطات راهبردی، بازنمایی و مدیریت ادراک، از جمله مفاهیم مطرح در این چارچوب است که تلاش دارند، روند تولید قدرت بر مبنای گزاره‌های هستی‌شناختی را در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مورد دقت و واکاوی قرار دهد.

در ژئوپلیتیک فرانوگرا، قدرت نفوذ افراد، گروه‌های قومی و کشورها بر اساس شاخص‌های ایستاری - ادراکی بازیگران انجام می‌گیرد. دولت‌ها می‌توانند ایستارها را بازنمایی کنند، اما قادر به نادیده انگاشتن آن در فضای کلان سیاست‌های بین‌المللی نخواهند بود. به همین دلیل است که در عصر حاضر، شاخص‌هایی مانند دیپلماسی عمومی، از اهمیت بیشتری در فضای روابط راهبردی برخوردار شده است. هدف دیپلماسی عمومی آن است که بتواند از یکسو زمینه‌های تعامل مؤثر با نیروهای مختلف را فراهم آورد و از سوی دیگر، این تعامل را بر مبنای قالب‌های ادراکی، اعتمادسازی و بهره‌گیری از اطلاعات و رسانه به انجام رساند.

در چنین فرایندی، رسانه به دلیل اثربخشی بر ادراک گروهی مردم کشورها، یکی از ابزارهای بازنمایی قدرت در فضای ژئوپلیتیکی جدید است که ابزارهای ارتباطی، به‌ویژه ابزارهای مجازی از راه فرایند تولید قدرت بر تجربه تاریخی انسان‌ها و دولت‌ها تأثیرگذار خواهند بود.

منابع و مآخذ

۱. منابع فارسی

۱. اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۷)، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲. پورسعید، فرزاد (۱۳۸۹)، مفهوم‌شناسی گفتمان نرم و محیط راهبردی متأثر از آن، تهران، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۲۸.
۳. تامپسون، جان (۱۳۸۲)، *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه مسعود اوحدی، تهران، مؤسسه فرهنگی آینده‌پژوهان.
۴. توانبخش، مهرداد (۱۳۸۶)، دیپلماسی رسانه‌ای به مثابه ابزار سیاست خارجی، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، *پژوهشنامه شماره ۱۰*.
۵. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۴)، ژئوپلیتیک یک بررسی فلسفی، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال اول، شماره اول.
۶. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۷. زرقانی، سیدهادی (۱۳۸۹)، نقد و تحلیل مدل‌های سنجش قدرت ملی، تهران، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال ششم، شماره اول.
۸. شولتسکی، ابرام (۱۳۸۶)، *نبرد بی صدا*، تهران، دانشکده امام باقر (ع).
۹. صفوی‌پور، سیدمحمدرضا (۱۳۸۶)، *روش‌ها و منش‌های بازیگران در خلیج فارس*، تهران، مرکز مطالعات تحقیقات دفاعی ندسا.
۱۰. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۱)، *ژئوپلیتیک*، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. قدسی، امیر (۱۳۸۹)، جایگاه سرمایه اجتماعی در بازتولید قدرت نرم ج.ا.ا، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۳۰.
۱۲. قدسی، امیر و پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۳۸۸)، نقش‌آفرینی ضد ژئوپلیتیک در اندیشه‌های ژئوپلیتیک، *فصلنامه جغرافیایی آمایش*، شماره هفتم.
۱۳. کوهن، سائول (۱۳۸۷)، *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران.
۱۴. گادسون، روی (۱۳۸۶)، *عملیات روانی و فریب استراتژیک*، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۱۵. لاکست، ایو و ژیلن، بتریس (۱۳۷۸)، *عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک*، ترجمه علی فراستی، تهران، نشر آمن.
۱۶. لاکست، ایو (۱۳۸۰)، *مسایل ژئوپلیتیک، اسلام، دریا و افریقا*، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۷. متقی، ابراهیم (۱۳۸۹)، جنگ نرم، انقلاب‌های رنگی و دیپلماسی عمومی، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۲۸.
۱۸. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، ترجمه دره میرحیدر، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۱۹. مهرداد، هرمز (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریات و مفاهیم ارتباط جمعی*، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی پژوهشی فاران.
۲۰. میرحیدر، دره (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، سال سیزدهم، شماره ۴.
۲۱. میرحیدر، دره و ذکی (۱۳۸۹)، مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال ششم، شماره اول.
۲۲. نای، جوزف (۱۳۸۷)، *قدرت نرم*، ترجمه مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
۲۳. هال، استوارت (۱۳۸۲)، *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*، ترجمه حسین راعفر، تهران، انتشارات نقش و نگار.

۲. منابع انگلیسی

1. Chomsky, Noam (2002), *American Power and the New Mondarins*, New York, New Press.
2. Lord, A (1990), *The Psychological Dimension in National Strategy, and Psychological Operations Master Plan*, Washington, Department of Defence.
3. Lord, Carnes (Winter 1998), The Past and Future of Public Diplomacy, *Orbis*, 42.
4. Melissen, Jan (2005), *The New Public Diplomacy: Between Theory and Practice*, In Jan Melissen (ed.), *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations*, New York, Palgrave MacMillan.
5. Neill, Richard (1989), *Toward a Methodology for Perception Management Defence Technical Information Center*, Newport RI: The United States Naval War College.
6. Nelson, Richard Alan (1996), *A Chronology and Glossary of Propaganda in the United States*, Westport, CT: Greenwood Press.
7. Nye, Joseph (Fall 1990), Soft Power, *Foreign Policy*, No 80.
8. O.Tuathail, Gearoid & others (1998), *The Geopolitics Reader*, London, Routledge.
9. Rojek, Chris (2003), *Stuart Hall*, New York, Polity Publications.
10. Taylor, Philip M (2001), *Propaganda and Information Operations*, Taiwan Defence Affairs 2, no. 1.
11. Watson, James and Hill (2006), *Dictionary of Media and Communication Studies*, 7th Edition, London, Hodder Arnold Publication.